

صبحی که زمین لرزید

غلامرضا دولتی راینی
شعبه یک کرمان



یکی از تلخ‌ترین خاطرات دوران خدمتم به روز پنجم دی‌ماه سال ۱۳۸۲ بازمی‌گردد؛ روزی که زلزله مهیب بم، شهری تاریخی و آرام را در چند ثانیه به ویرانه‌ای خاموش تبدیل کرد. هنوز چند ساعت از وقوع حادثه نگذشته بود که خبرها یکی پس از دیگری می‌رسید و دل همه ما را به درد می‌آورد.

در همان ساعات اولیه تصمیم گرفتیم برای کمک راهی بم شویم. همراه با چند نفر از همکاران، از جمله جناب آقای منصور تندولی که آن زمان مسئولیت امور بیمه‌شدگان شعبه دو کرمان را بر عهده داشتند و پیش‌تر رئیس شعبه بم بودند، همچنین آقای مجید زراعت‌بانی و آقای سیدرضا میرزادی از همکاران واحد نام‌نویسی و درآمد، وسایل ساده‌ای برای کمک تهیه کردیم. ده عدد بیل و کلنگ خریدیم و حدود ساعت هشت صبح به سمت بم حرکت کردیم؛ با امید اینکه شاید بتوانیم گوشه‌ای از درد مردم آن شهر را کمتر کنیم.

اما مسیر به آسانی طی نشد. جاده هفت‌باغ مملو از خودروهایی بود که همه با یک مقصد حرکت می‌کردند. ترافیک سنگینی شکل گرفته بود و رفت‌وآمد با سختی انجام می‌شد. با وجود این، سرانجام حوالی ساعت دوازده ظهر به بم رسیدیم.

آنچه در برابر چشمانمان بود، به سختی قابل توصیف است. شهری که روزگاری پر از زندگی بود، حالا به صحنه‌ای شبیه قیامت تبدیل شده بود. ساختمان‌های فرو ریخته، خیابان‌های خاک‌آلود و مردمی که با چهره‌هایی آکنده از ترس و بی‌قراری در میان آوارهای گشتند. هر کسی در جست‌وجوی عزیزی بود؛ پدری به دنبال فرزند، مادری در پی نشانی از خانواده‌اش و مردمی که هنوز باورشان نمی‌شد چه فاجعه‌ای رخ داده است. با راهنمایی آقای تندولی توانستیم خودمان را به شعبه تأمین اجتماعی بم برسانیم. شعبه در نزدیکی بهشت زهرا شهر قرار داشت. آنجا بیش از هر جای دیگری معنای گذرای زندگی را حس کردم. پیکرهای بی‌شماری که بی‌هیچ تشریفات و بدرقه‌ای در دل خاک آرام می‌گرفتند؛ مردان و زنان، پیران و جوانان، حتی کودکانی که هنوز زندگی را درست آغاز نکرده بودند.

ما بدون هیچ حکم اداری یا مأموریتی رسمی، تنها با حس مسئولیت و همدردی به کمک مردم و همکاران شتافتیم. سه روز در بم ماندیم؛ سه روزی که در آن صحنه‌هایی از ایثار، شجاعت، ترس، اندوه و بی‌اعتباری دنیا را با تمام وجود لمس کردم. در آن شرایط دیگر مقام و موقعیت معنایی نداشت؛ همه فقط انسان‌هایی بودند که می‌خواستند به یکدیگر کمک کنند. همکاران زیادی از استان‌ها و شهرهای اطراف نیز برای یاری

آمده بودند. در کنار آنان توانستیم به تعدادی از همکاران آسیب‌دیده کمک کنیم و حتی در مراسم خاکسپاری برخی از همکاران پر تلاشمان که در این حادثه جان خود را از دست داده بودند، حضور داشته باشیم.

اکنون بیش از بیست سال از آن روز می‌گذرد، اما خاطره تلخ آن روزها هنوز در ذهنم زنده است. ای کاش آن فاجعه هرگز رخ نمی‌داد و آن همه انسان، از مردم عادی تا همکاران سختکوش، از میان ما نمی‌رفتند. با این حال یاد و خاطره‌شان همچنان در دل ما باقی مانده است.



زلزله بم تنها یک شهر را ویران نکرد؛
خاطره‌های ماندگار از اندوه و همدلی را در دل
یک نسل بر جای گذاشت